هو الله - ای پاسبان آستان یزدان، نامه بلیغ یعنی گلبانگ…

حضرت عبدالبهاء

اصلی فارسی



# ۱۱۶

## **هو الله**

ای پاسبان آستان یزدان، نامه بلیغ یعنی گلبانگ بلبل گلشن واصل گشت و سبب شادمانی یاران انجمن شد براستی میگویم که موجی از بحر محبت الله بود و درجی از گوهر معرفة اللة لآلی معانی بود و دراری درّی ظلمات همومرا روشنی پر سطوع بود و غبار اکدار را امطار مواهب بیشمار. از قرائتش کمال سرور حاصل گشت و از تلاوتش نهایت حبور حاصل شد، حمد خدا را که آن انجمن رحمانی مشغول بنفحات مقدّسه ربّانی است و شب و روز در عبوديّت آستان مقدّس قائم. امروز شعله جهان افروز ثبوت و رسوخ بر پیمان حيّ قيّومست حمد خدا را که آن یاران چون بنیان سخت بنیاد ثابت و برقرارند و از هیچ زلازلی نلرزند و در هیچ موقعی نلغزند بلکه سیل شدید امتحانرا سدّی از زبر حدیدند و بوم شوم شبهاترا عقاب اوج رفیع. آن قوم پر لومرا بنیان نسیج عنکبوتست و بنیاد بر خاک سست چون اوهن بیوت. شرابشان سرابست و غذایشان از شجره زقّوم یوم الحساب حیاتشان مماتست ملجأشان مصدر آفات. کودکانند نو هوس و خفتگانند منقطع النفس چون ابلهان مغرور خزفند نه صدف پر گهر. چون جعل سرمست بوی گلخنند نه رایحه گلشن معطّر کِرم مهینند در اسفل زمین مکین نه طیور علّيّين. خفّاش ظلمتند نه نور پاش افق مبین. هر دم بهانه آرند و چون زاغان جفا در گلخن خزان لانه و آشیانه نمایند با چشم کور فریاد این النور بلند کنند. و با گوش کر نعره منکر این نغمات الطیور زنند. در طبقه پسین زمینند و مشاهده مه تابان خواهند و در حفره شبهات سرنگونند استماع آیات بینات جویند. گمگشته بادیه ارتیابند خود را در شاهراه یقین شمرند و سرگشته مفازه جهلند و خویشرا در شاطی بحر یقین دانند ناقض میثاقند خود را قطب آفاق خوانند. هادم پیمانند خویشرا بانی ایوان دانند. زهی حسرت و افسوس که از حسد اسیر حبل مسد شدند و نار غضبرا حمّال حطب گشتند پس تو ای دوست حقیقی و یار روحانی کمر محکم کن و قدم ثابت دار و چون شیر دژم روبهان پر ستمرا حمله نما و چون عقاب اوج پیمان این زاغان پر عدوانرا از میدان بگریزان و البهاء علیک (ع ع)

